

به نام خدا



چارلز داروین



چارلز داروین

دبورا هایکینسون

تصویرگر: نانسی هریسون

مترجم: محمدرضا افضلی



فهرست

فصل ۱

پسریچه‌ای مثل بقیه | ۱۰



فصل ۲

بهترین فرصت زندگی | ۲۴



فصل ۳

چارلز دانشمند می‌شود | ۳۲



فصل ۴

به طرف گالاپاگوس | ۴۲



فصل ۵

دفت‌های یادداشت سری | ۵۴



فصل ۶

خانه داون | ۷۲



فصل ۷

منشأ حیات | ۸۱



فصل ۸

انقلاب چارلز داروین | ۸۹



سیر تاریخی زندگی چارلز داروین | ۱۰۴

سیر تاریخی جهان | ۱۰۵

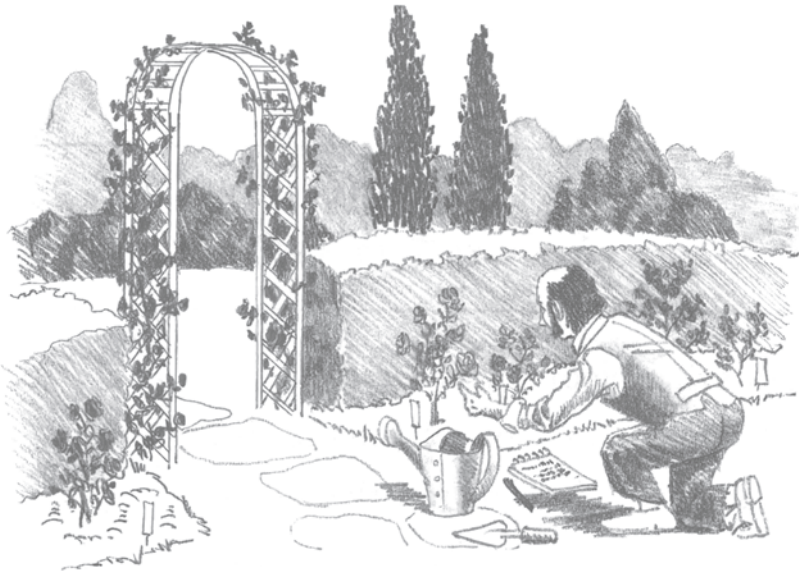


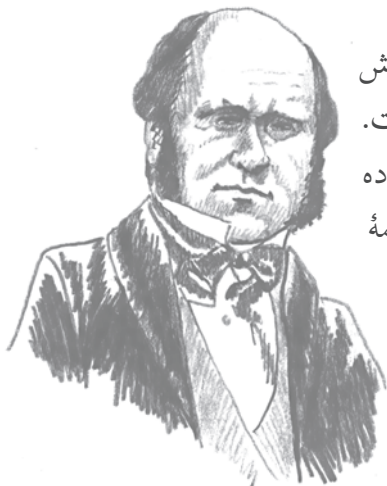
چارلز داروین، با کشتی بیگل، سفری پنج ساله به دور دنیا انجام داد، در حالی که ماندن در خانه را ترجیح می داد. او در یک روستای کوچک انگلیسی زندگی می کرد، کبوتر پرورش می داد، با فرزندان خود بازی می کرد، و در باغ خود وقت می گذراند. چارلز داروین زندگی آرامی داشت، اما باعث شروع انقلابی شد - انقلابی در افکار.





نحوه شروع حیات روی زمین، همواره یک پرسش بنیادی بشر بوده است. در دورانی که چارلز داروین زندگی می‌کرد، بیشتر مردم اروپا و آمریکا عقیده داشتند که طبق گفته انجیل، جهان طی شش روز آفریده شده است. سفر دریایی بیگل به او آموخت که دانشمندی واقعی باشد - طبیعت را با دقت تماشا کند، همه چیز را زیر سؤال ببرد، و به روش جدیدی درباره شروع حیات روی زمین فکر کند. او نشان داد که چگونه موجودات زنده، با گذشت زمان طولانی، به طور طبیعی تغییر می‌کنند. او اعتقاد داشت این نظریه با تفسیر کتاب مقدس در تضاد نیست.





آیا داروین نابغه بود؟ خودش
که چنین نظری نداشت.
چارلز خود را دانشمندی ساده
می دانست. چارلز، مانند همه
دانشمندان خوب، کنجکاو
بود؛ به اندازه‌ای کنجکاو
بود که هرگز از مطرح
کردن سؤال‌های سخت
نمی ترسید، و بر اساس

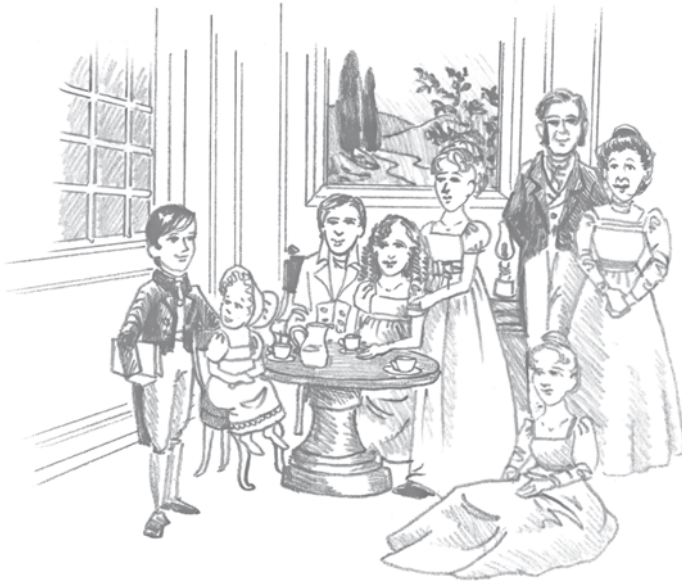
چیزهایی که می دید، دنبال پاسخ سؤال‌های خود بود.

چارلز داروین می دانست که نظرات او مردم را بسیار متعجب
می کند. همین طور هم شد. با وجود این امروز بسیاری از
دانشمندان، نظریه فرگشت او را به عنوان یک واقعیت پذیرفته اند.
چارلز داروین هم هنوز همان اهمیت همیشگی خود را دارد.
چارلز داروین تاریخ را تغییر داد. چگونه این کار را کرد؟

فصل ۱

پسر بچه‌ای مثل بقیه

چارلز رابرت داروین روز ۱۲ فوریه سال ۱۸۰۹، در شروزبری، روستایی کوچک در انگلستان، به دنیا آمد. خانواده‌اش ثروتمند بود و زندگی راحتی داشت. پدر چارلز پزشکی موفق و مورد احترام بود. مادرش، سوزانا، دختر جوسایا وجود بود که یک کارخانه معروف تولید ظروف چینی داشت.



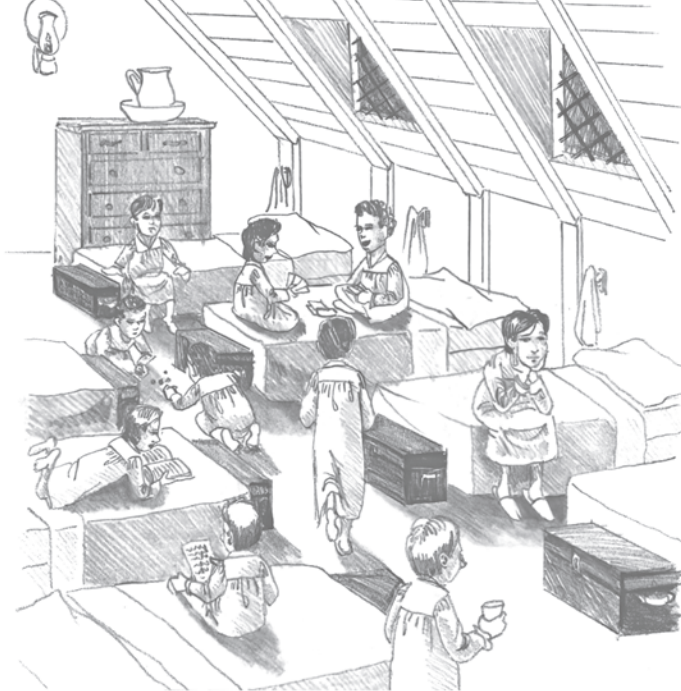
خانواده داروین در خانه بزرگی در نزدیکی رود سِورن زندگی می‌کردند که «مانت» نام داشت. چارلز این خانه را دوست داشت. چارلز حتی در دوران کودکی نسبت به طبیعت کنجکاو بود. او ساعت‌ها در باغ خانه وقت‌گذرانی می‌کرد. یک بار پدر چارلز از او خواست تعداد گل‌های «صدتومنی» باغ را بشمارد.



چارلز ۳۸۴ گل را شمرد! از همان زمان چارلز داشت یاد می‌گرفت که چگونه طبیعت را با دقت تماشا کند.

چارلز بالا رفتن از درخت‌ها، تماشای پرندگان، و پیاده‌روی را دوست داشت. او در کنار رود بازی می‌کرد یا ماهی می‌گرفت. بهتر از هر چیز، این بود که چارلز به جمع‌آوری چیزهای مختلف علاقه بسیار داشت. او سنگ، شن، و تخم پرنده جمع می‌کرد. (حواسش بود که از هر لانه فقط یک تخم بردارد.) وقتی سرگرم کاوش یا جمع‌آوری نبود، کتابی در دست می‌گرفت.





مادر چارلز در سال ۱۸۱۷ از دنیا رفت. چارلز فقط هشت سال داشت. سه خواهر بزرگ‌تر و برادر بزرگ‌ترش به مراقبت از او و خواهر کوچک‌ترش که کاترین نام داشت کمک می‌کردند.

در آن زمان، در انگلستان بسیاری از پسرها را به مدرسه شبانه‌روزی می‌فرستادند. هنگامی که چارلز ۹ ساله شد، پدرش او را به مدرسه شروزبری فرستاد. چارلز از این مدرسه بیزار بود. خوابیدن در خوابگاه شلوغ را دوست نداشت. حافظه خوبی نداشت. هر وقت چارلز مجبور می‌شد شعری را حفظ کند، دو روز بعد آن را از یاد می‌برد.

چارلز دلش برای خانه تنگ می‌شد. او با برادر بزرگ‌ترش که اراسموس نام داشت، بسیار صمیمی بود. خوشحال بود که فاصله مدرسه تا خانه حدود ۱/۵ کیلومتر بیشتر نیست. گاهی شب‌ها چارلز





یواشکی از مدرسه فرار می کرد.
چارلز به طرف خانه
می دوید تا خانواده و سگ
خود، اسپارک، را ببیند. بعد
مجبور بود به سرعت برگردد
تا هنوز درهای مدرسه را برای
شب نبسته اند، وارد مدرسه

شود. خوشبختانه چارلز دوندۀ خوبی بود!

در خانه، چارلز و اراسموس یک آزمایشگاه شیمی داشتند. این
آزمایشگاه انباری در باغ بود که وسایل باغبانی را در آن می گذاشتند.
چارلز به اندازه ای به انجام آزمایش های شیمیایی علاقه داشت که



دوستانش او را «گاز» صدا می‌کردند.

روزی، معلم چارلز از وجود این آزمایشگاه خبردار شد. به چارلز گفت وقتش را تلف می‌کند. او آزمایش کردن را «بی‌فایده» می‌دانست.

این معلم چقدر اشتباه می‌کرد!

پدر چارلز امیدوار بود که هر دو پسرش شغل‌های خوب و مورد احترام پیدا کنند. دوست داشت آن‌ها هم مثل خودش پزشک شوند. اراسموس را برای ادامه تحصیل به دانشکده پزشکی ادینبورو، واقع در اسکاتلند، فرستادند. با توجه به این‌که چارلز از مدرسه شروزبری خیلی متنفر بود، دکتر داروین به چارلز هم اجازه داد همراه اراسموس به ادینبورو برود. او امیدوار بود که چارلز در اسکاتلند به جایی برسد.





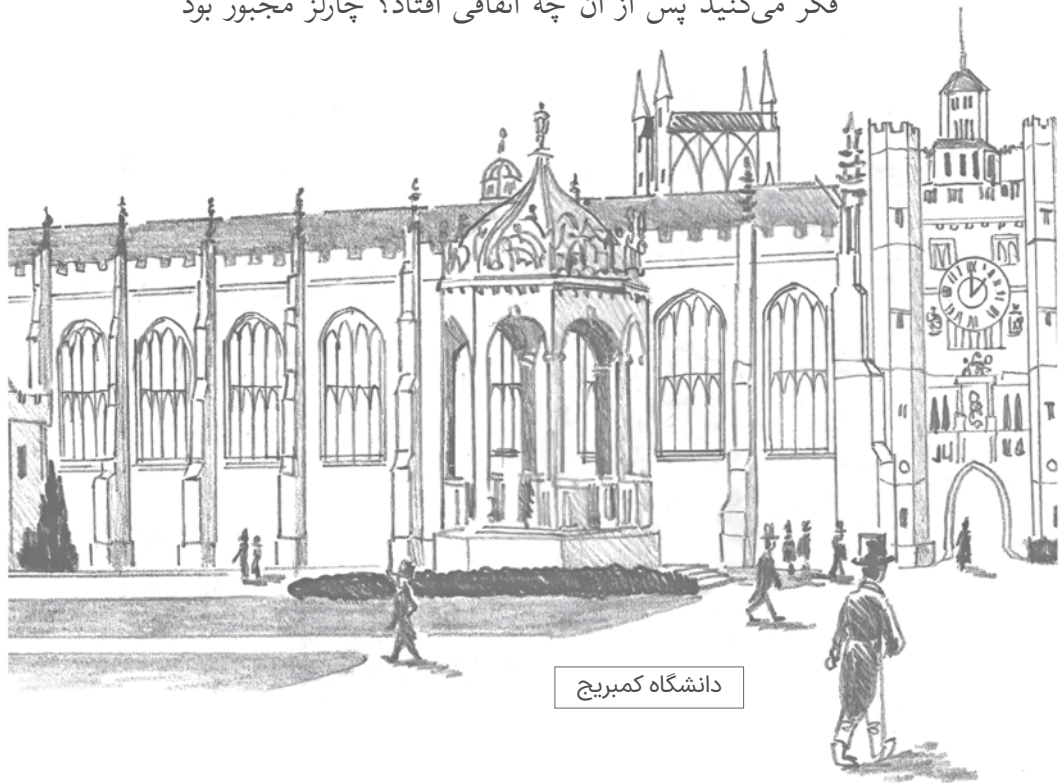


ادینبورو

در سال ۱۸۲۵، چارلز که شانزده ساله شده بود، شرکت در کلاس‌های دانشگاه ادینبورو را شروع کرد. پس از تماشای دو عمل جراحی، فهمید که پزشکی کار او نیست. اما باز هم برای راضی نگه داشتن پدرش، همچنان در کلاس‌ها شرکت می‌کرد.

هنگامی که چارلز برای گذراندن تعطیلات تابستانی به خانه برگشت، جرئت نداشت به پدرش بگوید که دربارهٔ پزشکی چه حسی دارد. به جای آن تمام وقت خود را صرف اسب‌سواری و شکار کرد. سرانجام، پس از گذراندن دومین سال در دانشکدهٔ پزشکی، چارلز اعتراف کرد که نمی‌خواهد پزشک شود. پدرش عصبانی شد. او نگران بود که چارلز هیچ وقت به جایی نرسد و برای خودش کسی نشود.

فکر می‌کنید پس از آن چه اتفاقی افتاد؟ چارلز مجبور بود



حرفه‌ای در پیش بگیرد، وگرنه دکتر داروین او را به دانشگاه کمبریج می‌فرستاد تا برای کشیش شدن در کلیسای انگلستان تحصیل کند. کشیش، موقعیت اجتماعی خوبی داشت و با توجه به این‌که در آن دوران بیشتر کشیش‌ها به مطالعه علوم طبیعی می‌پرداختند، برای چارلز انتخاب خوبی به نظر می‌رسید.

چارلز از علم و طبیعت بیش از هر چیز لذت می‌برد. سرگرمی محبوب او جمع‌آوری سوسک بود. سال‌ها بعد، چارلز داستان خنده‌داری را درباره سوسک‌هایش به یاد می‌آورد. روزی دو سوسک

کمیاب دید و هریک از آن‌ها را در یک دست خود گرفت. سوسک سومی پیدا کرد. نمی‌خواست آن را از دست بدهد.



بنابراین سوسکی را که در دست راستش گرفته بود، داخل دهانش گذاشت. ناگهان مایع تلخی از سوسک خارج شد. آه آه! دهانش به اندازه‌ای دچار سوزش شد که با عجله و سرعت آن را بیرون تف کرد. او سوسک سوم را هم انداخت و آخر سر فقط یک سوسک برایش ماند.

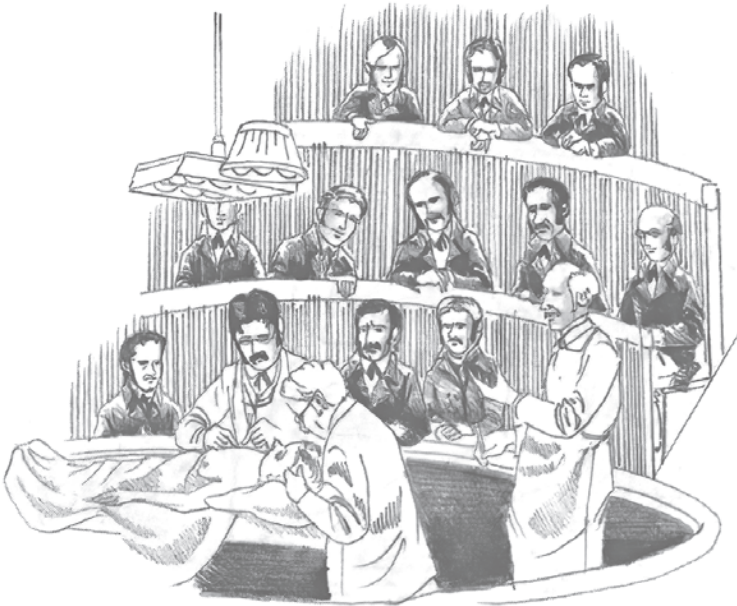


استاد محبوب چارلز در کمبریج جان استیونز هنزلو نام داشت. پروفیسور هنزلو گیاه‌شناسی درس می‌داد که علم بررسی گیاهان بود. این دو با هم دوست شدند و غالباً با یکدیگر راه می‌رفتند. این دوستی زندگی چارلز را تغییر داد.

جراحی در زمان چارلز داروین

«شاهد دو عمل جراحی بسیار بد بودم. یکی از عمل‌ها روی کودکی انجام می‌شد، اما من قبل از پایان کار از اتاق عمل فرار کردم... این دو عمل جراحی تأثیر بسیار بدی در من گذاشت که تا سال‌های زیادی ادامه داشت.»

چارلز داروین



در اواسط دهه ۱۸۲۰، هنگامی که چارلز در دانشکده پزشکی تحصیل می‌کرد، هنوز عمل جراحی را بدون استفاده از داروهای بیهوشی یا مسکن انجام می‌دادند. چندین قرن پزشکان دنبال یافتن راهی برای از بین بردن درد جراحی بودند. آن‌ها الکل و مواد گیاهی، مانند تریاک را امتحان کردند که از بوته خشخاش به دست می‌آمد. گاهی به بیمار ضربه‌ای می‌زدند تا از هوش برود. اما هیچ‌یک از این روش‌ها واقعاً نتیجه‌بخش نبود. سپس، در سال ۱۸۴۴، دندان‌پزشکی آمریکایی به نام هریس ولز، کشف کرد که می‌تواند هنگام کشیدن دندان از نیترو اکسید استفاده کند تا بیمار درد نکشد. در سال ۱۸۴۶، در بوستون به بیماری که قرار بود جراحی شود سولفوریک اتر دادند که نوعی گاز است. جراح غده‌ای را از آرواره بیمار برداشت و بیمار اصلاً دردی حس نکرد! دنیای جدیدی برای پزشکی آغاز شده بود.